



سال سیزدهم، شماره ۴۷ و ۴۸، تابستان ۱۳۹۷

• دکتر سید محمدرضا ابن الرسول • بهمن بنی هاشمی • دکتر محمدرضا توکلی صابری • جويا جهانبخش • اسما حسینی مقدم
 • دکتر اصغر دادبه • دکتر نغمه داور • دکتر سیدحسین رضوی برفعی • دکتر محسن رفائی • شهاب رویاتیان • دکتر علی زارع
 • فاطمه سالاروند • دکتر جمشید سروشیار • دکتر محمدرضا ضیاء • لطف‌الله ضیایی • عاطفه طهماسبی • دکتر مهدی فیروزیان
 • دکتر مجدالدین کیوانی • حسین ملایی • رضا موسوی طبری • دکتر مهدی مهریزی • دکتر گلبر نصری



فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی سال سیزدهم، شماره ۴۷ و ۴۸، بهار و تابستان ۱۳۹۷

فصلنامه

مدیر مسؤول: حسین ملایی

جانشین مدیر مسؤول: دکتر ابراهیم جعفری

سر دبیر: مجید زهتاب

جانشین سر دبیر: دکتر نغمه دادور

شورای نویسندگان: دکتر نعمت‌الله اکبری، دکتر محمود امیدسالار

دکتر نصرالله پورجوادی، جويا جهانبخش، دکتر اصغر دادبه

دکتر سید محسن دوازده‌امامی، دکتر محسن رئانی، مجید زهتاب

دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر محمود فتوحی رودمعدنی

دکتر گلپر نصری، دکتر مهدی نوریان

همکاران و همراهان این شماره: ابراهیم احمدی، مظفر احمدی، نسرین اکرمی‌پور،

احمد انصاری‌پور، سارا اویسی، دکتر مهدی حیدری، علی سعیدی، علی فقیه

مدیر اجرایی: حشمت‌الله انتخابی

صفحه‌آرا: مرزیه کوچک‌زاد / نمونه‌خوان: نگار گودرزی

تصویر روی جلد از چپ به راست: مجتبی مینوی، علی رواقی، هوشنگ ابتهاج (سایه)

عکس‌های جلد: سید ایاد موسوی

آماده‌سازی و نظارت فنی چاپ: نقش مانا

تلفن: ۰۳۱۳۶۲۵۷۰۹۹ / نمایر: ۰۳۱۳۶۲۵۷۱۳۱

لیتوگرافی: پدیده / چاپ: فرزندگان نو / صحافی: بابک

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

مقالات ارسالی به فصلنامه بازگردانده نمی‌شوند.

در بیشتر مقالات رسم الخط صاحب اثر حفظ شده است.

نقل، مطلب یا ذکر مأخذ بلامانع است.

آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

نشانی دفتر فصلنامه: اصفهان، خیابان محتشم کاشانی، فرعی شماره ۳۰

(سیروس جنوبی)، اول کوچه امید، پلاک ۱۴۵

آدرس ایمیل: daricheh.magazine@gmail.com

فهرست

۳ چرا اقتصاد ایران به چنین روزی افتاد | حسین ملایی

۷ زبان به مثابه توسعه | دکتر محسن رنانی

۲۳ چرا ملت‌ها شکست می‌خورند | دکتر علی زارع

۳۱ تحلیل سیر نزول آیات قرآن درباره زن | دکتر مهدی مهریزی

۳۵ نقدی بر برنامه‌ها و سیاستهای کلان کشور در زمینه کشاورزی، آب و محیط زیست | لطف‌الله ضیایی

۵۲ یک ملت، یک زبان | دکتر محمدرضا توکلی صابری

۵۹ در آرزوی لعل شدن | دکتر مهدی فیروزبان

۶۵ منار جم جم (= منار جنبان) | دکتر جمشید سروشیار

۷۱ در بنیاد شاهنامه چه می‌گذشت | دکتر نغمه دادور

۸۳ بر خوان شاهنامه ۱/ | دکتر سید محمدرضا ابن‌الرسول

۱۰۵ پیشنهاد احیای یک سنت علمی | بهمن بنی‌هاشمی

۱۰۹ دقیقه‌ها، برخی ابیات تأمل‌برانگیز حافظ | دکتر اصغر دادبه

۱۱۷ غت و سمین درباره أفصح المتکلمین (۱۴) | جويا جهانبخش

۱۲۹ در حاشیه شرح شوق (۷) | دکتر محمدرضا ضیاء

۱۳۹ موزه هرکس به قدر پای اوست | دکتر گلپر نصری

۱۶۷ نقدی گذرا بر خُفّی علایی | دکتر سیدحسین رضوی بُرّقی

۱۸۵ گونه‌شناسی صنوبر در شعر فارسی | شهاب رویانیا

۲۰۱ «صادق» عاشق، عاشق صادق | دکتر مجدالدین کیوانی

۲۰۷ نارسیده ترنج | عاطفه طهماسبی

۲۱۱ واکاوی یک سند: نامه علی سامی به رومن گریشمن | رضا موسوی طبری

۲۲۲ از عطرها، از رنگ‌ها، از هر چه می‌بینم | فاطمه سالاروند

۲۲۵ پلو گوشت | اسما حسینی‌مقدم

چرا اقتصاد ایران به چنین روزی افتاد

حسین ملایی

«در مصیبت‌نامهٔ شیخ عطار حکایتی است بدین مضمون:

مردی از دیوانه‌ای پرسید: اسم اعظم خدا را می‌دانی؟

دیوانه گفت: نام اعظم خدا نان است، اما این را جایی نمی‌توان گفت.

مرد گفت: نادان شرم کن! چگونه اسم اعظم خدا نان است؟

دیوانه گفت: در قحطی نیشابور چهل شبانه‌روز می‌گشتم، نه هیچ جایی از اذان می‌شنیدم و

نه در هیچ مسجدی را گشوده دیدم. از آنجا بود که فهمیدم نام اعظم خدا و بنیاد دین نان است.»

با توجه به مجموعه شرایطی که کشورمان در عرصهٔ داخلی و خارجی با آن روبه‌رو است، به نظر

می‌رسد «اقتصاد» کانونی‌ترین موضوع و بحث روز در ادارهٔ کشور شده است و بدون ساماندهی

اقتصاد انتظار گشایش در دیگر عرصه‌ها، به‌ویژه در امور سیاسی و اجتماعی، مشکل می‌نماید. با

توجه به این موضوع و در حد این مقال در ادامه تلاش خواهد شد تا با «نگاهی کلی به اقتصاد» به

طرح مهمترین مسائل و مشکلات و چالش‌هایی که «اقتصاد ایران» با آن روبه‌رو است، پرداخته شود،

به امید اینکه راهگشای مسؤولان ادارهٔ کشور و فعالان اقتصادی در رویارویی علمی و کارشناسی

با این موضوع باشد.



اقتصاد ایران را بر پایه چه مدلی می توان تبیین و توصیف کرد؟

این اصلی ترین پرسشی است که در ارتباط با «اقتصاد ایران» می توان مطرح کرد و البته پاسخی دقیق، سرراست و علمی برای آن نمی توان یافت. چرا که بر پایه واقعیت ها و شاخص های جاری در «اقتصاد ایران»، این اقتصاد نه بر پایه «اقتصاد بازار» است و نه بر پایه «نظام برنامه ریزی متمرکز» و نه حتی نوعی «اقتصاد مختلط»، بلکه به تسامح می توان آن را نوعی «سرمایه داری دولتی» نامگذاری کرد که حاکی از تناقض درونی است! البته عنوان دیگر هم «اقتصاد دولتی- نفتی- رانتی» است! توصیف درونی این اقتصاد بهتر این وضعیت را بازتاب می دهد.

بدون آنکه بخواهیم به شاخص های کلان اقتصادی از قبیل نرخ های رشد تولید و سرمایه گذاری، اشتغال، بیکاری و تورم و روند آنها در سالهای گذشته بپردازیم و عملکرد دولت های پس از انقلاب را در این باره بررسی و ارزیابی کنیم، نتیجه حاصله بنیادی ترین مشکل و مادر مصائب «اقتصاد ایران» را میزان مداخله بالای دولت در فعالیت های اقتصادی و حضور ضعیف و اندک بخش خصوصی و جامعه مدنی نشان می دهد. ابتلای کشور به بحران های شش گانه بیکاری، منابع آب، مسائل محیط زیستی، نظام بانکی، بودجه دولت و صندوق های بازنشستگی حاکی از این وضعیت وخیم است. در این شرایط «فساد اقتصادی» و «تشدید تحریم ها» هم به جان این اقتصاد بیمار افتاده و مسیر توسعه کشور را سخت ناهموار کرده است.

در حالی که «اقتصاد ایران» در شرایط کنونی با مشکلات کنترل رشد نرخ تورم، انجام سرمایه گذاری برای خروج از رکود و ایجاد رونق اقتصادی، ایجاد اشتغال و کمبود منابع مالی هم روبهرو است، به لحاظ اجتماعی نیز توزیع ناعادلانه درآمد و شکاف درآمدی، هشداردهنده و باعث برخی اعتراضات صنفی شده است. فضای روانی حاصل از خروج آمریکا از برجام و تنش ناشی از آن



در روابط اقتصادی ایران با دیگر کشورها، شدیداً در بازار ارز و سرمایه و کالاها بازتاب پیدا کرده و به کاهش قابل توجه ارزش پول ملی در هفته‌های اخیر دامن زده و نوعی بی‌ثباتی و تلاطم را به اقتصاد و حیات اجتماعی القا کرده است. هر چند دولت برای مقابله با این وضعیت به اتخاذ سیاست تثبیت نرخ ارز و کنترل بازار روی آورد، اما همانند تجربه دولت‌های گذشته در موارد مشابه این سیاست پاسخگو نبوده است و در عمل نه تنها نتوانست به تثبیت نرخ ارز بینجامد، بلکه به نظام چند نرخ ارز و رانت‌جویی و فساد همچون تجربه‌های گذشته دامن زده است.

در مقابله با این وضعیت چه باید کرد؟

در درجه اول باید دانست به دلیل عدم شفافیت حاکم بر نظام اداری و اجرایی کشور «اقتصاد سیاه یا سایه و غیر رسمی» یکی از بیماری‌های دیرین و مبتلابه «اقتصاد نفتی-رانتی-دولتی ایران» است که ناگزیر، پیامدش «فساد اقتصادی» است. هر چند دامنه این «فساد اقتصادی» بستگی به شرایط محیطی قبض و بسط داشته است، اما بر پایه اخبار در این سالها این فساد به اوج خود رسیده و نهادینه و نظام‌مند شده است، به گونه‌ای که اکنون از تأثیرگذاری پول‌های کثیف ناشی از اقتصاد سیاه و قاچاق گسترده مواد مخدر و کالا بر عرصه سیاست و انتخابات سخن گفته و پرده‌برداری شده است. ماجرای ورشکستگی تعدادی از مؤسسات مالی و اعتباری و تحمیل بازپرداخت سپرده‌گذاران این مؤسسات از جیب بیت‌المال و مردم (بانک مرکزی) با چاپ اسکناس با رقمی نزدیک به سی هزار میلیارد تومان که نتیجه‌اش دامن زدن به گول نقدینگی و تورم است، در عین حالی که افزایش قابل توجه نقدینگی طی سالهای اخیر به اندازه کافی ظرفیت لازم را برای دارندگان نقدینگی بالا برای سوداگری و هجوم آوردن به بازارهای پرسود از قبیل ارز، طلا،

مسکن و... فراهم آورده است، به گونه‌ای که به راحتی می‌توانند قدرت کنترلی دولت را دور زده و آثار سیاست اتخاذی را کم‌اثر یا بی‌اثر سازند!

کالبدشکافی علل «فساد اقتصادی» دامنگیر کشور بحث و مقال جدایی را می‌طلبد، اما به‌طور خلاصه می‌توان به این علل اشاره کرد: ۱- قانون‌گزیزی گسترده و اجرا نشدن قانون مبارزه با پولشویی؛ ۲- نداشتن اجماع در سطح عالی تصمیم‌گیری برای رویارویی با فساد؛ ۳- توجه نکردن به شایسته‌سالاری و جلب افراد متخصص و باتجربه به دلایل جناحی، سیاسی و عقیدتی؛ ۴- نظامی‌سازی اقتصاد ذیل عنوان خصوصی‌سازی؛ ۵- ضعف مفرط نهادهای نظارتی درون حاکمیت؛ ۷- و مهمتر از همه ضعف جامعه مدنی (احزاب، تشکل‌های صنفی و مطبوعات).

بنابراین دولت روحانی باید یک عزم و برنامه روشن و عملیاتی برای ایجاد شفافیت و مبارزه با «فساد اقتصادی» داشته باشد که شامل اصلاحات درون‌سازمانی ساختار اداری و اجرایی کشور از یک سو و تقویت جامعه مدنی (احزاب، تشکل‌های صنفی و مطبوعات) از سوی دیگر شود. حل بحران ارز فعلی نیز هر چند به دلیل فضای روانی ناشی از تنش بین ایران و آمریکا و تشدید تحریم‌ها دامن زده شده است، اما ریشه آن را باید در «فساد اقتصادی» دامنگیر و نقدینگی در دستان برخی افراد و نهادها یافت و دولت روحانی اگر می‌خواهد چرخ زندگی مردم را به سمت بهبود و رفاه همگانی همان‌گونه که وعده داده است به حرکت درآورد، باید در دو سویه سیاست خارجی و سیاست‌های اقتصادی جاری، برنامه‌ای جامع طراحی و اجرایی کند که نتیجه‌اش تنش‌زدایی در سیاست خارجی و محو الیگارشی فساد در کشور باشد. نباید فراموش کرد که «اقتصاد ایران» به‌رغم این مشکلات و بحران‌ها همچنان از مزیت‌هایی همچون نیروی انسانی جوان و آموزش‌دیده، منابع طبیعی غنی و موقعیت ممتاز جغرافیایی برخوردار است و در صورت اتحاد و انسجام ملی و اجماع در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مناسب، می‌تواند این شرایط دشوار را پشت سر گذارد و به افق‌های توسعه‌ای دست یابد.

زبان به مثابه توسعه

گفتاری درباره انسان، حیوانی با مهارت گفت و گو

دکتر محسن رنانی

استاد گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان

اشاره: این نوشتار، متن ویراسته سخنرانی دکتر محسن رنانی است، که در ۲۹ بهمن ۱۳۹۴ در گردهمایی سالیانه مربیان «کانون گفت و گوی صدر» ایراد شده است. از «کانون گفت و گوی صدر» که فایل صوتی این سخنرانی را در اختیار فصلنامه درجچه قرار دادند، سپاسگزاریم.

مقدمه

درباره توسعه فراوان سخن گفته شده است. در ایران همیشه برای توسعه، نگاهها معطوف به سرمایه‌گذاری روی زیرساخت‌هایی مانند راه و مخابرات و برق و نظایر این و در بهترین حالت معطوف به سرمایه‌گذاری بر روی دانشگاه و گسترش علوم مدرن بوده است. کسی تاکنون توجه نکرده است، که توسعه از جنس یک تحول نرم در درون اندیشه و سرانجام به مفهوم تکامل زبانی ماست. امروز می‌خواهم بگویم توسعه وقتی رخ می‌دهد که ما زبانمان تحول یابد. منظورم هم دقیقاً همین زبان فارسی و حرفهایی است که با هم می‌زنیم. شیوه کاربرد همین زبان بین خودمان است که تعیین می‌کند ما توسعه می‌یابیم یا نه. امیدوارم بتوانم این بحث را به خوبی باز کنم. در واقع سخن امروز ما درباره ادب گفت و گو و ربط آن با توسعه است. «ادب گفت و گو» به مفهوم با ادب صحبت کردن نیست؛ باید مفهوم عمیقی را که از «گفت و گو» مدنظر داریم، روشن کنیم تا مفهوم ادب گفت و گو نیز آشکار شود.

مفهوم «انسان، حیوان ناطق»

اجازه دهید از مفهومی فلسفی شروع کنم. فلاسفه، انسان را «حیوان ناطق» تعریف می‌کنند. فلاسفه همواره گفته‌اند که منظور از ناطق، قوه نطق است. یعنی اینکه موجودی بتواند ربط پدیده‌ها را با هم ببیند و در مورد این ربط، استدلال کند و منطقی فکر کند؛ بنابراین قوه نطق یعنی توانایی منطقی فکر کردن، اما به گمان من این همه مطلب نیست. در این تعریف از انسان، «توانایی گفت‌وگو» هم نهفته است. یعنی بدون «توانایی گفت‌وگو» اصولاً انسان نمی‌تواند «ناطق» باشد و تفکر کند؛ و «توانایی گفت‌وگو» نیز دو بخش یا دو ابزار دارد: یکی توانایی و مهارت فردی ما در ایجاد ارتباط و گفت‌وگو، و دیگری توانایی‌های زبان مشترکی که ما برای گفت‌وگو به کار می‌بریم. بنابراین از نظر اجتماعی، توانایی گفت‌وگو در هر جامعه‌ای بستگی تام به توانایی‌های زبان مشترک آن جامعه دارد. زبان و تفکر با هم رابطه مستقیم دارند، چرا که شیوه و کیفیت تفکر ما از آموزش و فرهنگ نشأت می‌گیرد و منتقل می‌شود و ابزار اصلی انتقالات و ارتباطات آموزشی و فرهنگی، زبان است. به‌طور خلاصه، ماهیت افکار ما با زبان مشخص می‌شود. (از این پس در این گفتار هر گاه کلمه «زبان» را به کار می‌بریم، منظورمان همان چیزی است که در انگلیسی به آن Language می‌گویند، مثل زبان فارسی) از نظر توانایی و مهارت فردی برای گفت‌وگو نیز ما نیازمند دو ابزاریم. در واقع ما برای «گفتار»

به دو دسته دستگاه نیاز داریم: دستگاه ذهنی نطق و دستگاه فیزیکی نطق. دستگاه ذهنی یعنی قوه نطق ذهنی یا منطق ذهنی که همان توانایی استدلال و توانایی تحلیل یعنی یافتن رابطه علت و معلولی بین پدیده‌هاست. یعنی بتوانیم چیزها را در ذهنمان به هم ربط دهیم. در سطح قوه نطق یا زبان ذهن، ویتگنشتاین پنج بازی زبانی را مطرح می‌کند که عبارت‌اند از: زبان برهان، زبان خطابه، زبان شعر، زبان جدل و زبان سفسطه (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰: ۱۵۱). معمولاً در زبان هر قوم یا جامعه، یک نوع از این بازی‌های زبانی قویتر است. بنابراین کیفیت قوه نطق یا زبان ذهنی هر فرد بستگی دارد به اینکه در زبان قوم یا جامعه او کدام بازی زبانی بیشتر تقویت شده است.

دومین ابزار برای داشتن توانایی نطق، دستگاه فیزیکی نطق است که همان دستگاه گویایی است، یعنی اینکه ما حنجره و تارهای صوتی مناسب و ساختار دهانی تکامل‌یافته‌ای داشته باشیم تا بتوانیم جریان خروجی هوا از ریه‌های خود را به طیف متنوعی از صداها، آواها و هجاها تبدیل کنیم. بدون تولید این آواها و هجاها، اصولاً ارتباط اجتماعی برقرار نمی‌شود. در واقع، زبان دستگاهی است نظام‌یافته از علایم آوایی که ارزش آنها را اجتماع تعیین کرده است و گوینده و شنونده برای ایجاد ارتباط بین خود، ارزش قراردادی این علایم را به کار می‌گیرد (هانت واگنولی، ۲۰۰۳: ۳۷۹).

پس قوه نطق به معنی مجموعه امکانات ذهنی و جسمی یا فیزیکی است که به ما توانایی گفتار می‌دهد. یعنی بتوانیم آنچه را در ذهنمان به جریان می‌افتد از طریق دستگاه گویایی، به صورت صوت و آوا و هجا به بیرون منتقل کنیم. البته برای این انتقال مفاهیم ذهنی به بیرون از ذهنمان و به

دیگران، باید از هجاها و آواهای قراردادی و مشترک که برای دیگران قابل فهم است، استفاده کنیم. یعنی برای معنی دار کردن آواهایی که از دهان ما خارج می‌شود، نیاز به ابزار واسط نرم‌افزاری داریم که همان «زبان» یعنی مجموعه نظام‌یافته‌ای از اصوات، حروف و کلمات به علاوه شیوه چیدمان آنها یعنی دستور زبان است.

قوة نطق در شامپانزه‌ها

پس قوة نطق، به‌عنوان صفت ممیزه میان انسان و حیوان را نمی‌توان فقط به توانایی فکر کردن و داشتن قوة منطق ذهنی منحصر کرد؛ بلکه «توانایی گفتن» یا تولید گفتار از طریق دستگاه گویایی هم بخشی از قوة نطق است. یعنی آن توانایی ذهنی برای گفتار، بدون داشتن دستگاه گویایی اصولاً تکامل نمی‌یابد و به‌صورت ابتدایی باقی می‌ماند. برای تأیید این مدعا می‌توان به آزمایش‌هایی اشاره کرد که روان‌شناسان و زبان‌شناسان بر روی شامپانزه‌ها انجام داده‌اند. مثلاً آنها با نگهداری و بزرگ کردن بچه شامپانزه‌ها در خانه‌ای که ساکنان آن با زبان اشاره (زبان ناشنویان) صحبت می‌کردند، زبان اشاره را به شامپانزه‌ها آموختند و ساکنان خانه هم با شامپانزه‌ها با زبان اشاره ارتباط گرفتند. تا اینجا تصور بر این بود که این رفتار شامپانزه‌ها از روی آموختگی و عادت است. بعداً که این بچه شامپانزه‌ها بزرگ شدند آنها را از خانواده انسانها جدا کردند. بوقتی که این شامپانزه‌ها بالغ و سپس بچه‌دار شدند، مشاهده شد که آنها با بچه‌هایشان به زبان اشاره صحبت می‌کنند؛ یعنی توانایی گفت‌وگو به زبان اشاره میان شامپانزه‌های والد، به بچه‌های آنها نیز منتقل شد. در نتیجه دانشمندان نتیجه گرفتند که شامپانزه‌ها قوة نطق ذهنی دارند، اما آنچه ندارند، دستگاه گویایی و تار صوتی است که باعث شده است آنها نتوانند قوة نطق ذهنی‌شان را بر زبان‌شان جاری کنند!

پس از این آزمایش‌ها گفته شد که اگر این یافته‌ها درست باشد، علم حقوق باید دچار تغییراتی شود و برای شامپانزه‌ها هم در کنار انسانها حقوقی قابل شومیم. اگر این مطلب درست باشد که شامپانزه‌ها قوة ذهنی نطق دارند، اما دستگاه گویایی ندارند؛ نشان‌دهنده این نکته است که، برای آنکه واقعاً قوة نطق، در زندگی محقق شود و اثرگذار باشد و در یک فرایند تاریخی به ادبیات، فرهنگ، علم و فناوری تبدیل شود، داشتن دستگاه گویایی نیز لازم است؛ یعنی اگر انسان، قوة نطق ذهنی داشت اما گنگ بود، هرگز به نقطه‌ای از رشد و پیشرفت که اکنون رسیده است نمی‌رسید. به این ترتیب اگر دستگاه گویایی نباشد، آن توانایی نطق ذهنی همانجا در درون ذهن انسان، محدود و ابتدایی باقی می‌ماند. نتیجه اینکه هر دو بخش قوة نطق (بخش ذهنی و بخش فیزیکی) باید با هم باشند تا ما

۱. درباره انواع آزمایش‌هایی که بروی یادگیری زبان اشاره توسط شامپانزه‌ها انجام شده است، مطالب زیادی

منتشر شده است. برای نمونه می‌توانید کتاب زیر را ببینید:

Teaching Sign Language to Chimpanzees, edited by R. Allen Gardner, Beatrix T. Gardner, Thomas E. Van Cantfort, SUNY Press, 1989

دارای قوه نطق باشیم و تعامل این دو بخش با هم باعث تکامل آن دیگری نیز می‌شود. بدون گفتار و بیان مفاهیم، توانایی فکری و تحلیلی ما تکامل نمی‌یافت و بدون قوه ذهنی نطق هم دستگاه گویایی به رشد امروزی خود دست پیدا نمی‌کرد.

تولد زبان

البته در یک فرایند بلند تاریخی، از تعامل یا ازدواج قوه ذهنی نطق با ابزار و دستگاه فیزیکی گویایی (دستگاه حنجره)، نوزادی به نام «زبان» زاده می‌شود. همان‌گونه که در میان شامپانزه‌ها زبان شکل نگرفته است، در میان جامعه‌ای که انسانهایش گنگ باشند هم، زبان شکل نمی‌گیرد. بنابراین زبان، محصولی از ترکیب این دو توانایی، ذهنی و جسمی است. زمانی جامعه انسانی به «زبان» دست یافت که در طول تاریخ تکامل انسانی، قوه نطق ذهنی انسانها مفاهیم را تولید کرد و این مفاهیم با آواها و اصواتی که از دهان انسانها خارج شد، بر محیط اثر گذاشت؛ سپس انسانها پیامدهای این آواها، اصوات و واکنش‌های دیگران را نسبت به آنها مشاهده کردند؛ آنگاه به تحولی که در نتیجه آواهای خارج‌شده از دهانشان در محیط رخ داده بود، واکنش نشان دادند؛ در نتیجه دوباره مفاهیم و کلمات جدیدی تولید شد و به این ترتیب در یک فرایند بسیار کند و زمان‌بر تاریخی، زبان شکل گرفت و تکامل یافت تا بتواند نیازهای ارتباطی را به راحتی و به روشنی برآورده سازد و با توجه به نیازهای ارتباطی جدیدی که پیش روی انسان قرار می‌گیرد، این تکامل همچنان ادامه دارد.

بنابراین اگر فلسفه می‌گوید انسان، حیوان ناطق است، به این معنا نیست که انسان حیوانی است که تفاوتش با بقیه موجودات در توانایی فکر کردن است؛ زیرا اگر این فکر از طریق دستگاه گویایی، محقق و در میان ما جاری و ساری نشود، اتفاق خاصی نیفتاده است و آن قوه نطق ذهنی در مغز ما محصور، زندانی و ابتدایی باقی می‌ماند. در واقع انسان بودن ما وقتی محقق می‌شود که توانمندی‌های ذهنی ما به صورت گفتار، گفت‌وگو و سایر توانایی‌های ارتباطی به بیرون منتقل شود که اگر نشود، ما هنوز انسان به معنای فلسفی آن نیستیم و تمایز حقیقی با حیوانات نداریم.

درجه انسان بودن

پس بر این اساس شاید بتوان گفت هر چه ما در تقویت این دو قوه (قوه ذهنی نطق و انعکاس دادن این قوه از طریق کاربرد دستگاه گویایی) موفق‌تر باشیم، در تحقق انسان بودن خودمان موفق‌تر بوده‌ایم. یعنی ما «انسان‌تریم»؛ هر چه قوه نطق ما قویتر و توانایی گویایی ما تکامل‌یافته‌تر باشد. اما دقت کنیم که هم قوه نطق ذهنی و هم دستگاه گویایی ما وقتی تکامل می‌یابد که ما در حوزه‌های مفهومی گسترده‌تر و با شیوه‌های زبانی متنوع‌تر با هم «گفت‌وگو» کنیم. در واقع درجه «انسان بودن» ما که یک موضوع فلسفی است (نه انسانیت ما که یک موضوع اخلاقی است)، در توانمندی ما در

مجموعه مقالات و دستاوردهای علمی و پژوهشی

گفت‌وگو، از سطح ساده‌گفتار تا سطح عمیق آن منعکس می‌شود. یعنی ما بتوانیم منویات درونی مان را به وجهی دقیق‌تر و شفاف‌تر به بیرون منتقل و در مورد آن گفت‌وگو کنیم و بتوانیم تجربه زیسته خودمان و زیست وجودی مان را با دیگران به اشتراک بگذاریم. این مسیر طبیعی تکامل موجودی با نام «انسان»، از بُعد تمایز او با «حیوان» است. (و البته در حد اشاره بگویم که از این نقطه به بعد تمایز میان انسان با انسان، مطرح می‌شود که به درجه تکامل افراد در «انسانیت» شان بازمی‌گردد).

چهار جزء قوه نطق

اکنون فرض کنید یک نفر، هم قوه نطق ذهنی قوی دارد (که با مسامحه و برای سادگی می‌توان آن را با بهره هوشی یا همان IQ یکی گرفت) و هم دستگاه گویایی او یعنی تارهای صوتی و حنجره او در حد اعلائی تکامل باشد، اما این فرد از کودکی در جنگلی تنها زندگی کند. طبیعی است که برای این فرد چیزی به نام زبان شکل نمی‌گیرد و اگر هم شکل بگیرد یک زبان خیلی ساده و ابتدایی خواهد بود و محدود به کلماتی می‌شود که خودش برای فراری دادن یا صدا زدن حیوانات ابداع کرده است. زبان به مفهوم یک دستگاهی از کلمات و قواعد کاربردی آنها برای ساختن جمله و انتقال مفاهیم، فقط وقتی شکل می‌گیرد که انسان در جامعه زندگی می‌کند. روشن است که سطوح تکامل یافته‌تر زبانی مثل شعر و ادبیات نیز در جامعه‌ای شکل می‌گیرد که ارتباطات اجتماعی پیشرفته‌ای شکل گرفته است. زبان از طریق گفتار به منصه ظهور می‌رسد و ارتباطات انسان را شکل می‌دهد. ارتباط انسان با افراد جامعه سبب می‌شود، تجربیات و افکار خود را در اختیار آنها قرار دهد و این موضوع از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. بنابراین هم محصول جامعه است و هم ابزار تکامل‌دهنده جامعه است. در واقع، از جایی به بعد زبان وظیفه انتقال ارزشهای فرهنگی، سنتها، قواعد و آداب و رسوم یک جامعه را نیز بر عهده می‌گیرد.

به عبارت دیگر هرچه ارتباطات انسانی و اجتماعی ما بیشتر شود و هر چه انسانها بیشتر، عمیق‌تر، جدی‌تر و نزدیکتر با یکدیگر ارتباط و تعامل برقرار کنند، زبان، بیشتر و سریعتر تکامل می‌یابد. به تدریج با گسترش ارتباطات اجتماعی، بخشی از مهارت‌های زبانی ما، به صورت «مهارت‌های رفتاری» منعکس می‌شود. مثلاً کسی که با یک لبخند خاص یک دنیا معنی را به بیننده منتقل می‌کند، در واقع نوعی مهارت بیانی و زبانی را به نمایش می‌گذارد، یا کسی که در یک گفت‌وگوی جمعی می‌تواند خود را مدیریت کند و بدون آنکه هیجانی یا عصبانی شود با دیگران درباره یک مسأله مورد اختلاف، گفت‌وگویی جدی و منطقی داشته باشد و نقد کند و نقد بپذیرد، بدون آنکه ویژگی‌های ماقبل انسانی‌اش (مثل عصبانیت یا پرخاشگری یا تمسخر و ...) وارد عمل شود، قدرت زبانی و بیانی بالاتر را به نمایش گذاشته است. بنابراین همه توانایی‌های اجتماعی و ارتباطی ما نیز بخشی از قوه نطق ما محسوب می‌شود.

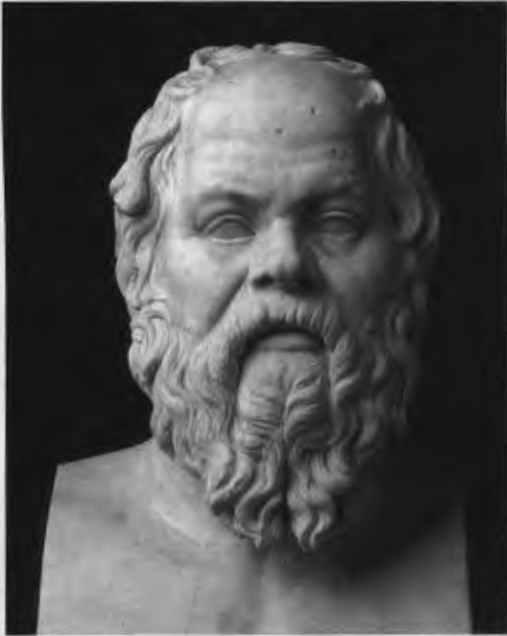
به دیگر سخن، انسان حیوان ناطق است، وقتی دارای این چهار توانایی یا ابزار باشد: قوه نطق ذهنی، دستگاه گویایی، ابزار نرم‌افزاری بیانی (زبان) و ابزارهای ارتباط اجتماعی (این توانایی چهارم را با مسامحه می‌توان به‌عنوان هوش اجتماعی یا EQ در نظر گرفت). بنابراین هرگاه از هر کدام از این توانایی‌های چهارگانه، بیشتر بهره ببریم، از لحاظ فلسفی انسان‌تریم؛ بهره هوشی، دستگاه گویایی، ابزار بیانی (زبان) و هوش اجتماعی. پس برای انسان بودن و انسان شدن ما، رفتن به مدرسه و دانشگاه، آموختن منطق، ریاضی و نظایر اینها نیازی نیست. اگر این توانایی‌ها به توانایی‌های رفتاری و زیست اجتماعی روان‌تر و کم‌هزینه‌تر منتج نشود، ما هنوز حیوان ناطق نیستیم و بیشتر به حیوان نزدیکیم تا به انسان.

اکنون فرض کنید ما هر چهار توانایی و ابزار یادشده را داشته باشیم، اما «آزادی بیان» نداشته باشیم. یعنی شرایط جامعه به گونه‌ای باشد که ما نتوانیم خیلی از آنچه را که در درون ذهنمان می‌گذرد، به زبان بیاوریم؛ در این صورت توانایی بیانی ما محدود شده است. بنابراین شاید بهتر باشد «آزادی بیان» را شرط لازم برای تکامل حداکثری قوه نطق، مطرح کنیم. بی‌جهت نیست که برخی از فیلسوفان، «آزادی بیان» را پایه‌ای‌ترین آزادی اجتماعی می‌دانند. در واقع آنها معتقدند سایر آزادی‌ها وقتی قابلیت تحقق دارد که آزادی بیان وجود داشته باشد. در این صورت باید گفت «درجه انسان بودن» افراد یک جامعه به میزان وجود آزادی بیان در آن جامعه نیز وابسته است.

شرایط اجتماعی تکامل قوه نطق

پس خلاصه سخن من این است که برای تحقق انسان بودن، باید قوه نطق در ما تکامل یابد و قوه نطق چند وجه دارد که از داشتن توانایی تفکر منطقی (قوه نطق) شروع می‌شود، بعد با داشتن دستگاه گویایی (تار صوتی، حنجره، زبان و لبهای منعطف) تکمیل می‌شود، سپس باید نرم‌افزاری به نام «زبان» تکامل یابد تا مفاهیمی که در ذهن شکل می‌گیرد به کلمه تبدیل شود و از دهان خارج شود، و سرانجام هر چه که ارتباطات، تعامل‌ها، گفت‌وگوها، توانمندی‌ها و ابزارهای ارتباطی ما تقویت شود، تکامل زبانی هم تسریع می‌شود و این تکامل زبانی از یک جایی وارد مرحله تکامل رفتاری به‌عنوان نوعی «بیان اجتماعی» می‌شود. یعنی وقتی من در برابر نقد یا سخن مخالف، رواداری نشان می‌دهم، به این معنی است که دارم با زبان رفتاری این جمله را اعلام می‌کنم که «از نظر من، شنیدن نقد دیگران یک حق اجتماعی است که بر گردن من است».

پس وقتی می‌گوییم انسان حیوان ناطق است، یعنی این طیف توانمندی‌ها از قوه نطق ذهنی تا توانایی نقدپذیری را دارد و طبیعی است که هر چه این طیف را بیشتر داشته باشد، انسان‌تر است. در واقع روحیه نقدپذیری، یک نمونه از تکامل توانایی گفت‌وگوی اجتماعی است و البته تکامل توانایی ما در گفت‌وگوی اجتماعی، آخرین مرحله از تکامل این طیف توانایی‌هاست. به دیگر سخن، هر چه



ما توانایی گفت‌وگوی اجتماعی را بیشتر و قویتر در جامعه خود تحقق بخشیم، بیشتر به اوج قدرت نطق انسانی خویش نزدیکتر می‌شویم. این مرحله آخر، انسان‌بودن ما را تکمیل و ما را به یک «حیوان ناطق اجتماعی» تبدیل می‌کند. بنابراین جامعه‌ای که توانایی گفت‌وگو ندارد، هنوز یک جامعه انسانی کامل نیست؛ بلکه جامعه‌ای نیمه‌انسانی است، البته همه این تکامل‌ها در جامعه‌ای رخ می‌دهد که شرط پایه‌ای «آزادی بیان» را محقق کرده باشد.

کشف مفهوم توسعه

اکنون می‌خواهم این بحث زبانی را به بحثی در اقتصاد پیوند بزنم. همه ما با واژه «توسعه» آشنا هستیم. ۲۵۰۰ سال بود که بشر به جای واژه «توسعه» از واژه «سعادت» استفاده می‌کرد. فیلسوفان بیان می‌کردند که می‌خواهیم به سعادت دست یابیم. در مدت ۲۵۰۰ سال نتوانستیم در مورد اینکه سعادت چیست و چگونه می‌توان به آن رسید، به تفاهم برسیم. سقراط شرط تحقق سعادت را عمل اخلاقی می‌دانست و تعریفی که از عمل اخلاقی ارائه داد، چنین بود: «آنچه بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران نیز مپسند». بعدها تعاریف دیگری مانند «عمل مطابق قانون» یا «عمل مطابق حق» یا ایفای حقوق یا «وضع» و قرار گرفتن هر چیزی در جای خودش، یا عمل مطابق وجدان و نظایر اینها نیز برای عمل اخلاقی ارائه شد.

حدود ۲۵۰۰ سال است که بر سر مفهوم «سعادت» اختلاف وجود دارد و هر کسی برای دست‌یافتن به آن، راهی در پیش گرفته است. پیامبران البته گفتند سؤال نکنید، فقط دنبال ما بیایید. تفاوت راه پیامبران با فیلسوفان این است که فیلسوفان برای انسانها نقشه راه را می‌کشیدند و به صورت نظری، مسیر را نشان می‌دادند؛ اما پیامبران دست انسانها را می‌گرفتند و همراه خود می‌بردند. با وجود همه اینها باید بگویم که ۲۵۰۰ سال است که در عالم اندیشه و تفکر، درباره سعادت سرگردان هستیم. در قرون جدید متفکران اجتماعی به این نتیجه رسیدند که اگر به دو چیز دست یابیم، به سعادت رسیده‌ایم؛ یکی آزادی و دیگری عدالت. حدود ۵۰۰ سال است که بشر وارد قرون جدید شده است و آرمان «آزادی و عدالت» را به‌عنوان آرمانهای جامعه مدرن دنبال می‌کند و برای آنها

خون می‌دهد و خون می‌ریزد؛ ولی هنوز به آن دست نیافته است. عده‌ای برای گرفتن آزادی خود از دیگران و عده‌ای برای آنکه آزادی دیگران را سلب کنند، مبارزه می‌کنند. عده‌ای برای اینکه عدالت را محقق کنند و عده‌ای نیز برای اینکه نگذارند عدالت محقق شود، در ستیزند.

آرام‌آرام در قرن بیستم، مفهومی و واژه‌ای به نام توسعه کشف شد. اولین بار است که تقریباً میان بیشتر فیلسوفان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و سیاستمداران بر سر اینکه بشر با هر جهان‌بینی و آرمانی، باید توسعه بیابد، نوعی توافق به وجود آمده است. همه آنها با هر آرمانی می‌گویند که باید به سوی توسعه رفت. چرا؟ چون در ۱۵۰ سال اخیر، توسعه را روی زمین دیده‌اند و گفته‌اند این همان چیزی است که ما در عمق تاریخ دنبال آن بودیم. کم‌کم بشر به جایی رسید که دریافت «سعادت» را باید از طریق مدرسه‌ها و دانشگاهها، و «آزادی و عدالت» را باید از طریق کتابها و پایان‌نامه‌های دانشجویی در علوم سیاسی، حقوق و اقتصاد دنبال کند. امروزه تقریباً در هیچ کجای دنیا (احتمالاً جز در جمهوری اسلامی) سیاستمدار، جامعه‌شناس یا اقتصاددانی نیست که جرأت کند و بگوید توسعه نمی‌خواهیم یا توسعه چیز خوبی نیست.

ابعاد توسعه

اما بینیم توسعه چیست؟ وقتی توسعه را روی میز آزمایشگاه، کالبدشکافی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که دو جزء دارد و برای انسان دو کار انجام می‌دهد. توسعه مانند کارخانه‌ای است که دو محصول تولید می‌کند: «رفاه» و «رضایت». در واقع ما با دو دسته بی‌ثباتی، نااطمینانی، فشار و محدودیت روبه‌رو هستیم. دسته اول، نااطمینانی‌ها و اجبارهای طبیعی هستند، مانند گرسنگی، گرما، سرما، بیماری، سیل و زلزله؛ و دسته دوم، نااطمینانی‌ها، فشارها و محدودیت‌های اجتماعی هستند که از طریق زندگی اجتماعی بر ما تحمیل می‌شود، مانند دزدی، قتل، غارت، سقوط بورس، تورم، جنگ، تصادف، جنایت و بزهکاری. و البته هر دو دسته محدودیت‌ها و نااطمینانی‌ها می‌توانند زندگی را به کام ما تلخ کنند.

پس من با دو پدیده روبه‌رو هستم که بی‌ثباتی و محدودیت بر زندگی من تحمیل می‌کند: یکی حوادث و محدودیت‌های طبیعی و دیگری حوادث و محدودیت‌های اجتماعی. برای تولید رفاه و رضایت در جامعه، باید این دو فشار و محدودیت را حل کنیم. «رفاه»، ناتوانی‌ام را در برابر طبیعت جبران می‌کند. برای رفاه می‌توان فناوری، علم و ماشین‌آلات را مثال زد که برای من دارو می‌سازد، جاده می‌سازد، ایربگ می‌سازد، دوربین می‌سازد و راه دور را کوتاه می‌کند، با هواپیما بر جاذبه زمین و با ساخت دارو بر بیماری غلبه می‌کند. پس علم و فناوری برای من محصولاتی را می‌سازد که بتوانم بر محدودیت‌ها و بخت‌آزمایی‌های طبیعی غلبه کنم و احساس «رفاه» داشته باشم، اما این کافی نیست. گاهی رفاه دارم؛ ولی رضایت ندارم. مثلاً اتومبیلی با همه امکانات دارم که بسیار مدرن، امن، خنک،



راحت و سریع است؛ ولی از راندگی همشهری‌هایم، ناهمواری و نا امن بودن جاده‌ها، برخورد پلیس، ناکارایی نظام بانکی و فساد نظام اداری بسیار ناراحتم و رضایت ندارم.

توسعه، خط تولید «رضایت» را نیز راه می‌اندازد و کاری می‌کند که ما در جامعه با کمترین تنش و بدون برخورد از کنار هم عبور کنیم، یعنی خیلی راحت و سریع با هم معامله، معاشرت، کسب‌وکار و ازدواج کنیم. خانه بسازیم و سیاست‌بازی نکنیم. توسعه، رفتارهای افراد را در حوزه‌های مختلف، ساماندهی و ضابطه‌مند می‌کند؛ به گونه‌ای که آن‌قدر مسائل زندگی ساده می‌شود که مثلاً دیگر نیازی نمی‌بینم برای خانه‌ام دیوار و نرده بلند بکشم، یا اگر دیوار دارد دیوارهای آن را برمی‌دارم و آنگاه وقتی همه چنین کنند، همه باغچه‌های خانه‌ها جزئی از فضای سبز شهر می‌شود و آنگاه جامعه مانند گلستانی خواهد بود؛ یا مثلاً وقتی با یکدیگر کاری نداریم و از هم نمی‌ترسیم، دیوارها و نرده‌ها را برمی‌داریم و آنگاه یک شهر بدون نرده خواهیم داشت. اینها همه نشانه‌های وجود «رضایت» در جامعه است.

مدرنیته یعنی تکامل توانایی گفت‌وگو

به تحولات، امکانات و تجهیزاتی که برای جامعه رفاه ایجاد می‌کند، مدرنیزاسیون یا نوسازی می‌گوییم و به تحولات و امکاناتی که برای جامعه رضایت ایجاد می‌کند، مدرنیته یا نوگرایی می‌گوییم. در واقع

مدرنیزاسیون عبارت از تحولاتی است که در زندگی بیرونی ما و در شرایط فیزیکی زندگی ما رخ می‌دهد و مدرنیته تحولاتی است که در اندیشه و رفتارمان رخ می‌دهد.

برای اینکه مدرنیته اتفاق افتد، باید تغییراتی در اندیشه و رفتار ما ایجاد شود. مثلاً در سطح روابط فردی باید در خیلی از حوزه‌ها، عقل جایگزین احساسات شود. در دنیای سنتی، در خیلی از امور، عاطفه و احساسات بر عقل غلبه دارد؛ مثلاً در دنیای سنتی اگر برادرم به دیگری ستم کرده باشد، عاطفه و سنت می‌گوید باید از برادرم حمایت کنم؛ اما در دنیای مدرن این چنین نیست. تحول دیگری که باید رخ بدهد، این است که در سطح روابط اجتماعی باید عقل جانشین سنت شود. مدرنیته می‌گوید عقل بر سنت رجحان دارد و تعیین می‌کند که آیا سنت‌های ما عقلانی است یا نه، هر جا نیست آن را حذف می‌کند.

در حوزه سیاست و حکومت، دولت ماقبل مدرن، دولتی است که براساس زور، فشار، سرنیزه، دیکتاتوری یا میراث خونی بر مردم حاکم است. دولت مدرن براساس قرارداد اجتماعی و قانون اساسی عمل می‌کند. یعنی جامعه، حقوقی دارد و به شخصی یا یک دستگاه اجرایی و کالت می‌دهد که حقوق او را اعمال کند؛ اگر جامعه گفت که آن شخص پادشاه باشد، او پادشاه می‌شود؛ مانند پادشاه انگلستان که بارأی مردم پادشاه است. چندی پیش در اسکاتلند و پیشتر از آن در کانادا انتخاباتی مبنی بر جدایی این کشورها از پادشاهی انگلستان صورت گرفت که اکثریت پاسخ منفی دادند. آنها پادشاه انگلستان را دوست دارند. بنابراین دولت مدرن گام بعدی مدرنیته است؛ به این معنا که زندگی ما در چارچوب قرارداد اجتماعی باشد تا بتوانیم از زندگی در چنین جامعه‌ای به رضایت برسیم، صرف‌نظر از اینکه شکل حکومت چگونه باشد. ویژگی بعدی مدرنیته، «رواداری» است؛ یعنی مردم باید به مرحله‌ای برسند که حق دگراندیشی و دگرباشی به دیگران بدهند و یاد بگیرند که دیگران حق دارند دگراندیشی و دگرباش باشند و حتی فراتر از این، دگراندیشی را به‌مثابه موتور رشد جامعه تلقی کنند و از آن دفاع کنند.

اینها برخی از ویژگی‌های دنیای مدرن است که تحقق آنها نیازمند آگاهی مردم، درک شهودی منافع این ویژگی‌هاست، اما نکته اینجاست که این درک شهودی اهمیت و فواید ویژگی‌های یاد شده، فقط از طریق گفت‌وگو محقق می‌شود. مثلاً اگر بخواهیم عقل را جایگزین عاطفه کنیم، باید گفت‌وگو کنیم و یکدیگر را قانع کنیم که عاطفه نباید در مسائل اجتماعی وارد شود. اگر بخواهیم عقل را جای سنت قرار دهیم، باید درباره سنت، گفت‌وگو و آن را نقد کنیم. دولت مدرن نیازمند قانون اساسی و قرارداد اجتماعی کارآمد است که نهادهایی مانند احزاب و گروههای اجتماعی باید با یکدیگر گفت‌وگو کنند تا به یک قانون اساسی کارآمد دست یابند، و نظایر اینها. درباره رواداری نیز تا زمانی که گفت‌وگو صورت نگیرد، متوجه نخواهیم شد که طرف مقابل نیز فردی مانند ماست و فقط لباسش متفاوت است، یا رنگ متفاوتی را دوست دارد. یعنی تحقق همه ویژگی‌های دنیای مدرن نیازمند گفت‌وگو است.

پس یک بُعد توسعه معطوف به رفاه است که این رفاه محصول مدرنیزاسیون یا همان رشد علم و فناوری است و برای دستیابی به علم و فناوری، باید در دانشگاهها، روی اصول و قوانین طبیعی بحث و گفت‌وگو کنیم تا علم پیشرفت کند. پس بُعد رفاهی توسعه بر توانایی گفت‌وگوی علمی در دانشگاهها سوار است. دقت کنیم، مسأله سرمایه‌گذاری، ساختن کارخانه و تولید لوازم صنعتی، موضوعی فرعی است و بدون آنکه تحولات علمی در دانشگاهها رخ بدهد، از دست سرمایه‌گذاری هیچ کاری ساخته نیست.

بُعد دوم توسعه نیز که معطوف به رضایت است، ناشی از تحقق مدرنیته است و مدرنیته وقتی محقق می‌شود که جامعه، توانایی گفت‌وگو پیدا کند. پس توانایی گفت‌وگوی اجتماعی، زمینه‌ساز تحقق مدرنیته یا همان بعد رضایت‌آفرین توسعه است. بنابراین جامعه باید یاد بگیرد و تمرین کند که از طریق گفت‌وگو خود را سامان دهد و با کمترین هزینه، ویژگی‌هایی همچون رواداری، عقلانیت در مناسبات اجتماعی، قانونمداری، نقدپذیری و نظایر اینها را در خود محقق کند. در نهایت محصول این ویژگی‌ها، تولید رضایت است. با توجه به این نکات می‌توان گفت، بذر توسعه، هم در بعد تولید رفاه و هم در بعد تولید رضایت، در گفت‌وگو شکل می‌گیرد. بدون توانایی گفت‌وگوی عقلانی، علمی و اخلاقی، هیچ‌کدام از ابعاد توسعه شکل نمی‌گیرد.

عدم پیشرفت در گفت‌وگو

تا گفت‌وگو یاد نگیریم و توانایی گفت‌وگو را کسب نکنیم، هر قدر هم چاههای نفت را خالی کنیم و دوباره خدا به ما نفت بدهد و دوباره آنها را خالی کنیم، توسعه پیدا نمی‌کنیم. جامعه ما امروز از نظر درجه توانایی گفت‌وگو، تفاوت زیادی با دوران مشروطیت ندارد. در زمان مشروطیت صحبت‌هایی را نمی‌توانستیم بیان کنیم، امروز هم نمی‌توانیم؛ مثلاً در زمان مشروطیت، برخی نویسنده‌ها نقدهایی کردند که خونشان ریخته شد و هنوز هم همین‌طور است و برخی از نویسندگان نواندیش تکفیر می‌شوند. در این یکصد سال پس از مشروطیت، ما در مورد گفت‌وگو، هنوز گام‌های جدی برنداشته‌ایم. مثلاً در سطح سیاستمداران می‌بینیم رئیس‌جمهور درباره یک بند از قانون اساسی انتقاد دارد و در سخنرانی‌اش آن را بیان می‌کند و رئیس قوه قضاییه در مصاحبه، آن را پاسخ می‌دهد؛ اما آنها ناتوان‌اند از اینکه با یکدیگر گفت‌وگو کنند؛ در واقع آنها مهارت گفت‌وگو را نیاموخته‌اند؛ یا به‌عنوان مثال، دیگر اختلافات بسیاری در احکام دینی وجود دارد که جامعه اسلامی را پاره‌پاره کرده است؛ اما هیچ‌گاه نشنیده‌ایم که بگویند چند مرجع تقلید بر سر اختلافاتی که در برداشت از احادیث و روایات دارند، با یکدیگر گفت‌وگو کرده‌اند و به توافق رسیده‌اند؛ و البته توانایی گفت‌وگو را باید از کودکی و در خانه و سپس در مدرسه بیاموزیم؛ چون در خانه و مدرسه، آموزش گفت‌وگو ندیده‌ایم، هر قدر هم در دانشگاه و حوزه علم بیاموزیم، باز نمی‌توانیم با گفت‌وگو، مشکلات را حل کنیم.

اکنون می‌خواهم به بخش اول سخنم بازگردم و بحث قوه و نطق و زبان را تکمیل کنم. گفتیم که ناطق بودن انسان به این معنی است که او هم یک قوه نطق ذهنی (قدرت تفکر منطقی) دارد و هم یک دستگاه گویایی (شامل مجموعه اجزای حنجره و زبان و لب و دهان). از تعامل این دو، کلام ظاهر می‌شود. یعنی مفاهیم ذهنی به صورت کلام از دهان خارج می‌شود، اما برای اینکه این رابطه برقرار شود نیاز به یک نرم‌ابزار واسطه به نام «زبان» داریم. اما خود این زبان در یک فرایند تاریخی بسیار کند از تعامل قوه نطق و دستگاه گویایی پدیدار می‌شود و تکامل می‌یابد. در مراحل بعد، همین زبان باعث می‌شود مفاهیمی که در جامعه و در میان انسانها پدیدار شده است به ذهن وارد شود و قوه نطق ذهنی ما را تکامل دهد. بنابراین یک رابطه تعاملی دوطرفه بین ذهن و زبان ایجاد می‌شود. پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت زبان، محصول همکاری قوه نطق ذهنی و دستگاه گویایی انسان است. اما همین رابطه را در حوزه تکامل اجتماعی نیز می‌توان کشف کرد. در واقع «زبان»، نقش قوه نطق اجتماعی را بازی می‌کند (در مقابل قوه نطق ذهنی در مغز افراد). یعنی اینکه جامعه‌ای چقدر قوه نطق دارد، چقدر می‌تواند عمیق فکر کند، چه مفاهیمی را می‌تواند تولید کند و انتقال بدهد و چقدر به‌سرعت می‌تواند مفهوم‌سازی کند، همگی به قدرت «زبان آن جامعه» بازمی‌گردد. هرچه زبان جامعه‌ای پیشرفته‌تر باشد، مجموعه واژگان و مفاهیم گسترده‌تری دارد و قدرت ترکیب و زایش مفاهیم و واژگان بیشتری دارد، بنابراین قدرتش برای ایجاد ارتباطات بین افراد جامعه بیشتر است. در واقع توانایی تفکر منطقی، قدرت اندیشه و ظرفیت عقلانیت یک جامعه را زبان آن جامعه تعیین می‌کند. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند با یک زبان عقب‌مانده، یا حتی زبانی که در گذشته پیشرفته بوده، اما امروز پویایی خود را از دست داده و به مرز سکون رسیده است، ظرفیت عقلانی و تفکر منطقی خود را افزایش دهد؛ و در نتیجه در چنین جامعه‌ای نرخ رشد علمی نیز پایین خواهد بود. پس زبان به‌مثابه «قوه نطق» در جامعه است.

اما هیچ جامعه‌ای فقط با داشتن زبان یا قوه نطق اجتماعی، به تکامل نمی‌رسد. برای آنکه این قوه نطق تکامل یابد و نیازهای تکاملی جامعه خودش را برآورده سازد، این قوه نطق باید با «دستگاه گویایی اجتماعی» ترکیب شود. در واقع، دستگاه گویایی اجتماعی، برای جامعه نظیر همان دستگاه گویایی فردی (حنجره و زبان و دهان) عمل می‌کند که قوه نطق را از قوه به فعل در می‌آورد و امکان شکوفایی آن را به‌وجود می‌آورد. همچنین انتظار داریم از تعامل این دستگاه گویایی با قوه نطق اجتماعی، محصول دیگری زاده شود. ببینیم این دستگاه گویایی اجتماعی و محصول تزویج آن با قوه نطق اجتماعی، یعنی زبان چیست؟

همان‌گونه که دستگاه گویایی در بدن ما امکان انعکاس بیرونی مفاهیم ذهنی را به صورت واژگان فراهم می‌آورد، دستگاه گویایی جامعه نیز باید چنین کند. توانایی جامعه در «دیالوگ» یعنی

داشتن «مهارت گفت‌وگو» و همه ابزارهایی که این مهارت را تقویت می‌کند، جزء دستگاه گویایی اجتماعی محسوب می‌شود. به دیگر سخن، جامعه‌ای که توانایی گفت‌وگوی جمعی اخلاقی و عقلانی را ندارد، گویا دستگاه گویایی ندارد. همچنین جامعه‌ای که ابزارهای بسط این گفت‌وگوهای جمعی و مهارت گفت‌وگوی عقلانی و اخلاقی را ندارد، گویا دستگاه گویایی‌اش تکامل نیافته است. تمام نهادهایی که کارکردشان ایجاد دیالوگ و گفت‌وگوی عقلانی اخلاقی در جامعه است، بخشی از دستگاه گویایی اجتماعی‌اند. در واقع توانایی دیالوگ در جامعه به همراه ابزارهایی مثل رسانه‌های دیداری و شنیداری، کتابها، مطبوعات، موسیقی، نقاشی، تئاتر و سینما، دستگاه گویایی اجتماعی را تشکیل می‌دهند. بنابراین همان‌گونه که در یک فرد، قوه نطق ذهنی به‌علاوه دستگاه گویایی، شروط لازم برای شکل‌گیری توانایی گفتار در این فرد را فراهم می‌آورند و اجازه می‌دهند که «قوه نطق» در این فرد شکل بگیرد و او یک انسان ناطق باشد، در یک جامعه نیز «زبان» آن جامعه به‌علاوه «مهارت گفت‌وگو» شروط لازم برای شکل‌گیری یک «جامعه ناطق» هستند.

در افراد گنگ، قدرت تفکر منطقی وجود دارد، حتی معمولاً حنجره، تار صوتی، زبان و دهان نیز وجود دارد، اما توانایی گفتار در آنها وجود ندارد. علت آن نیز یک اشکال ژنتیک یا عدم تکامل بخشی دستگاه گویایی یا ناهماهنگی بین آنهاست.

یک جامعه نیز علاوه بر آنکه «زبان» دارد، ممکن است انواع ابزارهای رسانه‌ای، کتابها، موسیقی، شعر، نقاشی و نظایر آنها وجود داشته باشد، اما گاهی آن جامعه «مهارت گفت‌وگو» ندارد. در این صورت همه آن داشته‌ها به هیچ نمی‌ارزد. یک فرد گنگ همه ابزارهای ناطق بودن (قوه نطق ذهنی و دستگاه گویایی) را دارد، اما به علت یک اشکال ژنتیک، عصبی یا بالینی، توانایی تولید گفتار ندارد. گاهی جامعه هم چنین است. یک زبان پیشرفته (مثل زبان فارسی) دارد، رسانه‌های جمعی فراوان و سایر ابزارهای ارتباطی که مفاهیم را منتقل می‌کنند (مثل موسیقی و نقاشی و سینما و ...) نیز دارد، اما «توانایی دیالوگ» ندارد. بر این اساس می‌توان گفت «توانایی دیالوگ» جزء اصلی دستگاه گویایی اجتماعی است و بقیه صرفاً ابزارهای انتقال این دیالوگ هستند.

جامعه ناطق و مدرنیته

بر این اساس اگر قوه نطق اجتماعی یک جامعه یعنی زبان آن جامعه بتواند با دستگاه گویایی یعنی ابزارهای اطلاع‌رسانی اجتماعی به‌علاوه «مهارت دیالوگ» یا مهارت «گفت‌وگوی مستمر عقلانی و اخلاقی» ترکیب شود، آنگاه محصول این تزویج و ترکیب دو قوه، قابلیت تازه‌ای خواهد بود که نام آن را «مدرنیته» می‌گذاریم، یعنی همان‌گونه که در سطح فردی، ترکیب قوه نطق با دستگاه گویایی، به تولید اندیشه و بیان (زبان) می‌انجامد، در سطح اجتماعی نیز ترکیب قوه نطق اجتماعی (یعنی زبان) با مهارت گفت‌وگو (دیالوگ) به پدیده تازه‌ای می‌انجامد که همان «مدرنیته» است و مدرنیته